

چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل: رویکرد آینده پژوهی

علی دینی ترکمانی

استادیار مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازارگانی

ali.dini2000@gamil.com

هدف این مقاله بررسی چشم‌انداز تغیر و تحولات احتمالی در عرصه اقتصاد بین‌الملل با رویکردی بین‌رشته‌ای و آینده‌نگار است. فرضیه مقاله این است که مطابق تجربه قرون گذشته، با ورود بازیگران جدید به عرصه اقتصاد جهانی، تضعیف موقعیت اقتصاد رهبری‌کننده و جابجایی در قدرت سیاسی - امنیتی و موقع بحرانی مالی - اقتصادی بزرگ تغییراتی اساسی در نظام حکمرانی اقتصادی جهانی (نوع نظام تسویه حساب‌های بین‌المللی و ذخیره جهانی و نوع مدیریت بازارهای مالی جهانی و نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول) پیش می‌آید. این فرضیه با استناد به داده‌های برآورد شده معتبر درباره موقعیت اقتصادی قدرت‌های بزرگ و جابجایی در نظام امنیتی - سیاسی جهان در دهه‌های آینده به آزمون گذاشته شده است. نتایج این مقاله حاکی از آن است که آمریکا قدرت هژمونیک خود را طی سال‌های آینده از دست خواهد داد و چن جای آن را خواهد گرفت. این جابجایی در قدرت به علاوه بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸ موجب تحولاتی مهم در اقتصاد بین‌الملل از جمله تغییر نظام تسويه حساب‌های بین‌المللی و جایگزینی ذخیره جهانی جدیدی به جای دلار و همینطور تغییر نظام حکمرانی جهانی خواهد شد.

طبقه‌بندی JEL: FO2, E42

واژه‌های کلیدی: نظام اقتصاد بین‌الملل، نظام پولی جهانی، حکمرانی جهانی، آینده‌پژوهی، نظام - جهانی.

۱. مقدمه

تجربه تاریخ بلندمدت گذشته همانطور که نشان‌دهنده چرخه‌های تجاری و نوسان‌های ادواری رخ داده در فواصل زمانی ۵۰ تا ۶۰ ساله است (آیرس، ۱۹۸۹)^۱ نشان‌دهنده چرخه‌های جابجایی در قدرت هژمونیک نیز می‌باشد (سیلور و آریگی، ۱۳۹۰). آخرین مورد از این جابجایی به اوایل قرن ۲۰ باز می‌گردد که طی آن قدرت نوظهور آمریکا جای بریتانیای کبیر، قدرت هژمونیک قرون ۱۸ و ۱۹ را گرفت. این جابجایی همراه با تغییر نظام اقتصاد جهانی است که در شکل‌گیری نظام ذخیره جهانی یا تسویه حساب‌های بین‌المللی جدید و همینطور نظام حکمرانی نوین بازتاب می‌باشد. در آخرین مورد ذکر شده دلار جای پوند را به عنوان ذخیره جهانی گرفت، نظام اقتصاد بین‌الملل بر مبنای موافقات برتون وودز تنظیم در سال ۱۹۴۴ شد و در این چارچوب خواهد‌های جدید بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و گات برای ساماندهی اقتصاد جهانی پا به عرصه حیات نهادند.

آیا جهان با ورود به قرن ۲۱ در آستانه چرخش دیگری از جابجایی در قدرت هژمونیک و به دنبال آن وقوع تغییراتی در نظام اقتصاد بین‌الملل قرار گرفته است؟ پاسخ به این پرسش هدف این مقاله است. در این راستا، حدس اولیه مقاله این است که ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید منطقه‌ای به علاوه وقوع بحران بزرگ ۲۰۰۸ که ضعف‌های جدی نظام اقتصاد بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم به رهبری آمریکا را برملا کرده موجب شکل‌گیری چرخه جدیدی در جابجایی در قدرت هژمونیک خواهد شد که آثار مهمی بر ساخت نظام اقتصاد بین‌الملل خواهد گذاشت.

این مقاله، در چارچوب این پرسش و پاسخ و حدس اولیه به آن به این صورت سازماندهی شده است. در قسمت دوم مقاله، چارچوب نظری مرتبط با جابجایی در قدرت هژمونیک و رابطه میان این جابجایی و تغییرات جدی در نظام اقتصاد بین‌الملل ارائه می‌شود. این چارچوب، ستزی از دو رویکرد نظام اقتصاد-جهانی و صنعتی شدن دیررس است. نخستین رویکرد، چگونگی جابجایی در قدرت هژمونیک را بر مبنای ضرورت تاریخی پیدایش مکان‌های جغرافیایی جدیدی برای اباحت سرمایه-به منظور پیشگیری از گرایش نزولی حاشیه سود- تحلیل می‌کند و دیگری بر نقش دولت‌های ملی در جبران فاصله فناورانه با اقتصادهای پیشرو توجه دارد. بخش سوم، بر مبنای روش تحلیلی آماری و بر مبنای داده‌های برآورد شده معتبر داخلی و بین‌المللی، جابجایی در قدرت هژمونیک بر حسب جایگاه و موقعیت اقتصادهای مهم در سال‌های آینده به تصویر می‌کشد و نشان

۱. این چرخه‌ها را نخستین بار نیکلای کندراتیف در سال ۱۹۲۵ معرفی نمود. وی در اثر خود به نام چرخه‌های اقتصادی مهم معتقد است هر چرخه‌ای از سه مرحله بسط (رونق)، رکود و بحران تشکیل یافته است. هر چرخه مبتنی بر فناوری پیشرفته در هر عصر می‌باشد. وی در اثر خود از سه چرخه (۱۸۴۹-۱۸۹۰)، (۱۸۹۶-۱۸۵۰) و چرخه‌ای که از ۱۸۹۶ شروع شده نام می‌برد. این نظریه بعدها توسعه جوزف شومبر برای توضیح نوسان‌های اقتصادی بکار گرفته شد.

می‌دهد که اقتصاد چین از دهه سوم قرن جاری به بعد از اقتصاد آمریکا بر حسب شاخص تولید ناخالص داخلی و از نیمه این قرن بر حسب شاخص قدرت ملی پیش خواهد افتاد، همچنین اقتصادهای هند و بربازیل و روسیه به عنوان بازیگران مهم ظاهر خواهد شد. این جایجایی موجب گذار از نظم امیتی سیاسی تک‌قطبی جاری به نظمی منطقه‌گرایانه‌تر خواهد شد. در بخش چهارم، تأثیر این جایجایی در قدرت هژمونیک و نظم امنیتی سیاسی بر نظام اقتصاد بین‌الملل بر حسب دو جزء مهم آن نظام پولی و ذخیره جهانی (نظام تسویه حساب‌های بین‌المللی) و نظام حکمرانی اقتصاد جهانی بررسی می‌شود. بخش پایانی مقاله خلاصه و نتیجه‌گیری را دربرمی‌گیرد.

۲. چارچوب نظری: نظام اقتصاد - جهانی و چرخه جایجایی در قدرت هژمونیک

سترنی از دو رویکرد نظام اقتصاد جهانی و صنعتی شدن دیرس چارچوب نظری این مقاله است. نظام اقتصاد-جهانی^۱ عنوانی است که نظریه‌پردازانی چون آندره گوند فرانک (۱۹۷۸) و امانوئل والرشتاین (۱۹۷۴، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲) بر مبنای مطالعات مورخانی چون فرناند برودل به نظم جهانی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری می‌دهند که به طور خاص از قرن ۱۸ به این سو سر بر آورد و توانست جهان را تحت سلطه خود قرار دهد (فرانک، ۱۳۸۱).^۲ به تعبیر فرناند برودل (۱۳۸۸: ۱۹۷۷، ۱۹۷۲: ۱۳۷۲) تا پیش از قرن ۱۸ مناطق مختلف جهان دارای جهان‌های اقتصادی خود بودند که هسته‌ها یا مراکز اصلی آن را شهرهای بزرگ تمدن‌های چین، ایران و ترکیه و هند و اروپا تشکیل می‌دادند؛ پس از این تاریخ، اقتصاد جهانی یکپارچه شد و تحت سلطه جهان اقتصادی اروپایی قرار گرفت که شیوه تولید سرمایه‌داری وجه مشخصه اساسی آن است.

دلیل جایگزینی نظام جهانی به جای اقتصادهای جهانی را می‌توان در ماهیت نظام اقتصادی سرمایه‌داری و تفاوت اساسی آن با نظام فنودالی جستجو نمود. در این نظام، ابناش سرمایه به منظور دسترسی به سود بیشتر موتور محرک آن است. به این اعتبار می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری به طور درونزا گرایش به حداقل‌سازی سود از طریق گسترش وسعت بازار و میزان گردش سرمایه در اقصی نقاط جهان و برقراری تقسیم‌کاری واحد در سطح جهانی دارد، یعنی به رغم وجود کشورهایی با نمادها، فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی مجزا آنچه آنها را به هم پیوند

۱. این نظریه در متون توسعه، اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی و روایت بین‌الملل جزئی از نظریه واستگی تلقی می‌شود که مناش تحولات توسعه‌ای اقتصادها و جوامع را صرفاً در منطق ابناش سرمایه جستجو می‌کند و نقشی برای عوامل داخلی قابل نیست. به رغم نقد واردہ بر این نظریه به دلیل غفلت از عوامل داخلی از جمله نقش دولت توسعه خواه در تحولات توسعه‌ای، چارچوب نظری مناسبی برای تحلیل تحولات بلندمدت اقتصاد جهانی است.

۲. این نظریه که تحت تأثیر چرخه کنواریف نیز می‌باشد را والرشتاین برای اولین بار در سال ۱۹۷۴ و در اثر نظام جهانی نوین ارائه کرد. نظریه‌پردازان دیگری چون آندره گوند فرانک نیز با تفاوت‌هایی همین نظریه را پردازش کرده‌اند. اثر ۲۰۰۴ والرشتاین خلاصه‌ای از دیدگاه‌های وی را به خوبی به بحث گذاشته است.

می‌زند تقسیم کار واحد جهانی تنظیم شده توسط سرمایه است. این نظام از یک مرکز یا هسته اصلی از یک محیط نیمه‌پیرامونی و یک محیط کاملاً پیرامونی تشکیل یافته است. قدرت‌های اصلی در مرکز این نظام قرار دارند؛ قدرت‌های ضعیف‌تر قمری نزدیکتر به مرکز و مستعمرات قدیم یا جهان سوم و در حال توسعه نوین نیز قمری دورتر از مرکز را تشکیل می‌دهند. در طول زمان موقعیت کشورها چه در مرکز چه در قمر نیمه‌پیرامونی و چه در قمر پیرامونی بسته به موقعیت‌ها، تصادفات و شانس‌های تاریخی و عملکردهای درونی می‌تواند تا حدی تغییر یابد، اما کلیت آن به همینصورت باقی می‌ماند. به عنوان مثال، پرتغال، اسپانیا و هلند قدرت‌های برتر در مرکز این نظام طی قرون ۱۶-۱۷ بودند که جای خود را به بریتانیا، فرانسه و آلمان دادند. با ورود به قرن ۲۰ ژاپن و روسیه نیز به عنوان قدرت‌های اصلی و آمریکا به عنوان ابرقدرت هژمونیک ظاهر شدند.

از منظر نظریه نظام اقتصاد - جهانی، نظام سرمایه‌داری در سیر تکوینی خود هم به ناچار با نوسان‌ها و چرخه‌های تجاری عمیقی در فواصل زمانی ۵۰ تا ۶۰ سال مواجه می‌شود و هم با جابجایی در قدرت‌های اصلی و مرکزی خود. این چرخه جابجایی در قدرت هژمونیک ناشی از بحران در اباحت سرمایه و ظهور قدرت‌های جدیدی است که قدرت هژمونیک و مرکزی هر عصر تاریخی را به چالش می‌کشند. مانند ظهور بریتانیای کثیر که قدرت هژمونیک اسپانیا و پرتغال در قرن ۱۸ را به چالش کشید یا ظهور آمریکا در قرن ۲۰ که قدرت هژمونیک بریتانیای کثیر را به چالش کشید. از منظر این رویکرد نظری، ظهور قدرت‌های جدید و افول قدرت‌های جاری آن روی سکه تلاش سرمایه جهانی برای رهایی از بحران اباحت است. در مسیر این تلاش، سرمایه ناچار از هم نوآوری فناورانه و هم تغییر مکان جغرافیایی خود و استقرار در مکان یا مکان‌های جدیدی است که به علی‌چون مزیت‌های نیروی کار و بازارهای وسیع قادر به گشایش فضاهای جدید برای بازتولید اباحت و رهایی از گرایش نزولی نرخ سود است. از این منظر می‌توان گفت که در شرایط کنونی قدرت هژمونیک آمریکا با ظهور شرق آسیا و به ویژه چین مورد چالش قرار گرفته است. این چالش با بحران بزرگ مالی اخیر که به معنای بحران اباحت در آمریکا و سایر اقتصادهای مرکزی پس از جنگ جهانی دوم است ابعاد عمیق‌تری یافته است.

علاوه بر این، از منظر نظریه نظام جهانی و همینطور سایر نظریه‌های انتقادی، نظام اقتصاد - جهانی از زاویه‌ای دیگر یعنی از منظر افزایش مقاومت اجتماعی جهانی در برابر آن به ناچار با چالش‌های مواجه می‌شود. سرمایه با همان نسبتی که جهانی می‌شود و قدرت دولت - ملت‌ها را در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی محدود می‌سازد، بذرهای مخالفت و مقاومت در برابر خود را نیز در گوش و کنار جهان می‌پراکند. صرف‌نظر از اختلاف نظرهای متعدد در میان نظریه‌پردازان درخصوص نحوه گذار نظام سرمایه‌داری طی سال‌های آینده در این باره که نظام اقتصاد جهانی جاری مبتنی بر رویکرد نولیرالی به اقتصاد به دلیل تشدید تضادهای اجتماعی و بحران‌های مختلف - از بحران‌های اقتصادی تا بحران‌های زیست‌محیطی - و ناتوانی آن در حل و فصل این

بحران‌ها با مقاومتی جهانی رو به روست اتفاق نظر وجود دارد^۱ (نگری و هارت، ۱۳۸۴، هاروی، ۱۳۸۶، برز، ۱۳۸۵، استیگلیتز، ۲۰۱۰ و سن، ۲۰۰۹).

نظریه صنعتی شدن دیررس الکساندر گرشنکرون (۱۹۶۲) دیگر چارچوب نظری این مقاله است که به منظور پر کردن حفره‌های نظری موجود در چارچوب نظری اول مدنظر است. نظام اقتصاد جهانی جایگاه خاصی را برای نقش دولت‌های ملی در پیشبرد تحولات توسعه‌ای و فناورانه قائل نیست و بنابراین از این منظر دچار نارسایی روش شناختی است. از این رو، نظریه صنعتی شدن دیررس می‌تواند آن را تکمیل کند و توضیحی برای چرا بی رسانیدن برخی از اقتصادهای پیشروی زمانه و جلوتر زدن از آنها بدست دهد. از این منظر، اقتصادهای پیشرو مسیر تحولات فناورانه را هموار می‌کنند، بنابراین اقتصادهای عقب‌تر در صورت بهره‌مندی از دولت‌های توسعه‌خواه می‌توانند از طریق تقویت فرایند یادگیری فناورانه و انتقال و جذب دانش علمی و فنی به لحاظ زمانی میان‌بر بزنند و خود را سریعتر به مرزهای پیشروی جهانی برسانند. این نظریه می‌تواند توضیحی باشد بر اینکه چرا میزان رشد اقتصادی قدرت‌های نوظهور طی سال‌های آینده می‌تواند بیشتر از میزان رشد اقتصادهای مرکزی چند دهه گذشته باشد، در حالی که اقتصادهای مرکزی به سقف تحولات فناورانه خود رسیده‌اند. این اقتصادهای مسیر تحولات فناورانه را شروع کرده‌اند، بنابراین انتظار می‌رود که با نیل به همپایی فناورانه و نزدیک شدن به مرزهای دانش پیشرو میزان رشد اقتصادی بیشتری طی سال‌های آینده داشته باشند.

نکته نهایی در این بخش مربوط به برداشت ما از رویکرد آینده‌پژوهی می‌شود. آینده‌پژوهی به حدس‌ها و فرضیه‌هایی درخصوص تحولات آینده در حوزه‌های مختلف علوم گفته می‌شود که به نوعی همچون چراغ راهنمایی عمل می‌کنند و مسیر مطالعات و تحولات را در چارچوب حدس‌های صورت گرفته سامان می‌دهند. بدیهی است این حدس‌ها باید دارای پایه‌ای منطقی و قابل قبول باشند. این پایه، شناخت امکانات و مسیرهای تحولات بر مبنای

۱. سامول هانتینگتون (۱۳۷۸) نیز نه از موضعی رادیکال بلکه از موضعی محافظه‌کارانه و با رویکردي تمدنی معتقد است در هر تمدنی دست‌کم یکبار و معمولاً بیش از یکبار تاریخ به پایان می‌رسد. از نظر وی، تمدن سرمایه‌داری غربی به رغم ویژگی‌های خاص خود از جمله توانایی آن در ارتقاء سطح استانداردهای زندگی مردم جهان به دلیل ممکن است قدرت بازسازی خود را از دست بدهد. دلیل اول مربوط به سقوط اخلاقی غرب و دلیل دوم مربوط به تحولات جمعیتی و فرهنگی در درون جوامع غربی می‌شود. کاهش جمعیت بومی و افزایش مهاجرت از کشورهای غیرغربی به این جوامع موجب شکل‌گیری جامعه چند فرهنگی شده که زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های چندفرهنگی و نقد معیارهای آمریکایی و تمدن غربی را از درون این جوامع فراهم کرده است. در این باره می‌توان به رویکرد تمدنی این‌خلدون و پاول کنلی نیز اشاره کرد که نه بر مبنای ضرورت تاریخی منطق انباست سرمایه بلکه به علل دیگری چون رقابت دولت‌ها و ناتوان شدن قدرت‌های پیش شده در رقابت با جوامن‌ها به جابجایی در قدرت هژمونیک پرداخته‌اند که به نظر می‌رسد چفت و بسته‌ای نظری آنها در مقایسه با نظریه نظام جهانی ضعیفتر است.

روند‌های گذشته و جاری و قرار دادن آن در قالب مطلوب‌ها و بایدهای آرمان‌خواهانه در مورد مسائل اجتماعی و اقتصادی و یا در قالب نگرش‌های خوش‌بینانه و گاه‌آخیال‌پردازانه در رابطه با مسائل فنی و مهندسی و فناورانه است (داستان‌های تخلیی ژولورن از مصادیق آینده‌نگری در حوزه فنی و مهندسی است). آینده‌پژوهی در اصل نوعی رویکرد تاریخی است با این تفاوت مهم که از جبرگرایی حاکم بر مطالعات تاریخی یا قطعیت‌گرایی رایج در مطالعات اثباتی در مورد پیش‌بینی‌های انجام شده پرهیز و روند‌های آینده را در چارچوب حدس‌های احتمالی صورت‌بندی می‌کند. به تبعیت از رابرت هایلبرونر (۱۳۷۶) رویکر آینده‌پژوهی به دنبال پیشگویی آینده نیست، بلکه سعی دارد بر مبنای روند‌های تکاملی گذشته و گرایش‌های آشکاری که در ساختار جامعه وجود دارد تصویری از چشم‌انداز آینده را ترسیم کند.

به طور خلاصه، روند بلندمدت تاریخ گذشته دال بر جایه‌جایی در قدرت هژمونیک و تحولات مترتب بر آن در عرصه نظام اقتصاد بین‌الملل است. در شرایط کنونی، علاوه بر ظهور قدرت‌های بزرگ که هژمونی قدرت مرکزی آمریکا را به چالش می‌کشند عوامل دیگری از جمله بحران بزرگ مالی - اقتصادی ۲۰۰۸ و تحولات جمعیت‌شناختی و فرهنگی آمریکا همه دال بر تکرار چرخه‌ای دیگر از جایه‌جایی در قدرت هژمونیک و به دنبال آن تغییرات اساسی در عرصه نظام اقتصاد بین‌الملل است. در ادامه، صحت حدس مذکور مبنی بر ظهور قدرت‌های بزرگ‌ک جدید و افول جایگاه و موقعیت رهبری کننده آمریکا را با استناد به داده‌های مربوط به شاخص‌های قدرت ملی و تولید ناخالص داخلی بررسی می‌نماییم.

۳. ظهور بازیگران جدید منطقه‌ای و جهانی و جایگاه و جایه‌جایی در قدرت هژمونیک

الف) موقعیت اقتصادها در شرایط جاری

برای بررسی موقعیت و جایگاه قدرت‌ها از شاخص قدرت ملی استفاده می‌کنیم که به معنای میزان اثرگذاری هر قدرتی بر روند تحولات منطقه‌ای و جهانی است. بنابراین، این شاخص به دلیل ترکیبی بودن تصویر بهتری از موقعیت اقتصادها و قدرت هژمونیک آنها بدست می‌دهد. در برآورد انجام شده پژوهشکده مطالعات راهبردی (۱۳۸۸) این شاخص برایند نه گروه شاخص علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرمیمی، فرهنگی، سیاسی - حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی است (زرقانی، ۱۳۸۸). برطبق این برآورد آمریکا در حال حاضر با فاصله قابل توجهی از کشورهای دیگر جلوتر است. روسیه، چین، انگلستان، ژاپن، فرانسه و آلمان در رتبه‌های بعدی قرار دارند (جدول ۱).

جدول ۱. رتبه‌بندی اقتصادها بر حسب شاخص قدرت ملی (ترکیبی از شاخص‌های علمی و فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سرزمینی، فرهنگی، سیاسی-حکومتی، فرامرزی، فضایی و نظامی) در سال ۱۳۸۸

جاگاه	کشور و امتیاز
قدرت اول	آمریکا (۱۳۲۷)
قدرت دوم	روسیه (۵۴۴)، چین (۴۸۱)، انگلستان (۴۴۱)، رایان (۳۴۸)، فرانسه (۳۳۶)، آلمان (۳۱۰)
استرالیا (۲۳۷)، کانادا (۲۲۷)، اسپانیا (۲۱۶)، ایتالیا (۲۱۲)، هندوستان (۲۱۲)، برزیل (۲۰۴)، سوئد (۱۸۵)، نروژ (۱۷۹)، کره‌جنوبی (۱۷۷)، هلند (۱۷۰)، فنلاند (۱۶۰)، مکزیک (۱۶۰)، ترکیه (۱۵۶)، یونان (۱۵۵)، اتریش (۱۵۵)، سوئیس (۱۵۱)، ایران (۱۵۱)، بلژیک (۱۴۵)، زلاندن (۱۴۵)، دانمارک (۱۴۴)، آرژانتین (۱۴۴)، ایرلند (۱۴۲)، لهستان (۱۳۷)، شیلی (۱۳۷)، اوکراین (۱۳۶)، سنگاپور (۱۳۶)، پرتغال (۱۳۴)، مالزی (۱۲۷)، اندونزی (۱۲۴)، اسرائیل (۱۲۴)، تایلند (۱۲۰)، چک (۱۱۳)، اسلونی (۱۱۲)، آفریقا جنوبی (۱۱۱)، مجارستان (۱۱۰)، فراغستان (۱۱۰)، عربستان سعودی (۱۱۰)، کلمبیا (۱۱۰)، رومانی (۱۰۷)، پاکستان (۱۰۷)، بلغارستان (۱۰۷)، کراوسی (۱۰۷)، مصر (۱۰۶)، ونزوئلا (۱۰۵)، اسلواکی (۱۰۰)	
قدرت سوم	لهستان (۱۳۷)، شیلی (۱۳۷)، اوکراین (۱۳۶)، سنگاپور (۱۳۶)، پرتغال (۱۳۴)، مالزی (۱۲۷)، اندونزی (۱۲۴)، اسرائیل (۱۲۴)، تایلند (۱۲۰)، چک (۱۱۳)، اسلونی (۱۱۲)، آفریقا جنوبی (۱۱۱)، مجارستان (۱۱۰)، فراغستان (۱۱۰)، عربستان سعودی (۱۱۰)، کلمبیا (۱۱۰)، رومانی (۱۰۷)، پاکستان (۱۰۷)، بلغارستان (۱۰۷)، کراوسی (۱۰۷)، مصر (۱۰۶)، ونزوئلا (۱۰۵)، اسلواکی (۱۰۰)
قدرتهای سایر کشورها	سایر کشورها
چهارم و پنجم	
مأخذ: زرقانی، ۱۳۸۸.	

برآورد دیگری را مؤسسه بین‌المللی "رتبه‌بندی ملی" برمنای ترکیبی از شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی ارائه نموده است. از آنجا که در این شاخص اطلاعات بکار رفته تقسیم بر بالاترین رقم هر شاخص شده ضریب بدست آمده بین صفر و یک قرار دارد. جدول (۲) رتبه‌بندی قدرت‌های ملی بر حسب این برآورد را ارائه می‌کند. مقایسه این دو برآورد نشان می‌دهد که در مجموع در مورد قدرت‌های اول و دوم و همینطور بخشی از قدرت‌های سوم مانند هند، برزیل، مکزیک، ترکیه، ایران، عربستان سعودی و بخشی از کشورهای اروپایی اتفاق نظر وجود دارد، اما در مورد جایگاه کشورهایی چون فیلیپین، نیجریه، عراق، کویت، امارات، پاکستان، مراکش، پرو و ازبکستان اختلاف وجود دارد. با توجه به این واقعیت که کشورهایی چون فیلیپین و پرو را نمی‌توان قدرت‌های ملی در سطح فراغستان و ایران و ترکیه در نظر گرفت به نظر می‌رسد که در مجموع برآورد اول با واقعیت انصبابی‌تری دارد، بنابراین قابل استنادتر است.

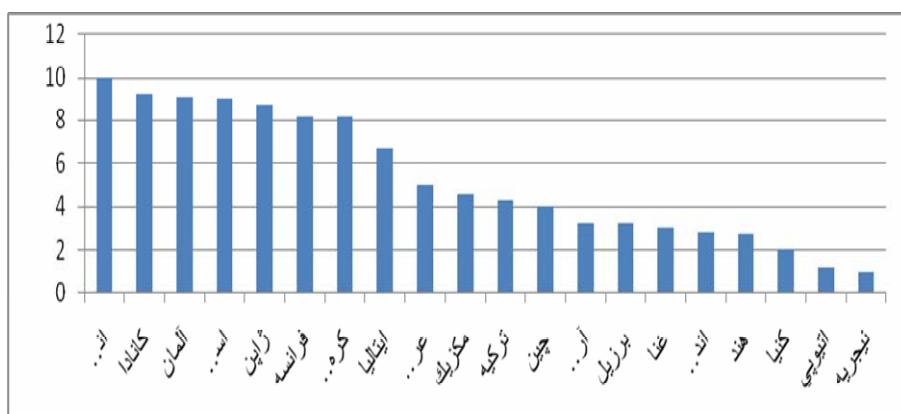
۲۰۰ فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی شماره ۱۶

جدول ۲. رتبه‌بندی اقتصادها بر حسب شاخص قدرت ملی (ترکیبی از شاخص‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، فناوری و جمعیتی) در سال ۲۰۱۰

جاگاه	قدرت اول (ضریب ۹/۰ به بالا)	قدرت دوم (ضریب ۷/۰)	قدرت سوم (۰/۴ تا ۰/۶۹۹)	قدرت های چهارم و پنجم ضریب کمتر از ۰/۳۹۹
کشور و امتیاز	آمریکا (۰/۹۰۹)			
کانادا (۰/۶۷۷)، ایتالیا (۰/۶۷۳)، اسپانیا (۰/۶۶۵)، هلند (۰/۶۴۲)، هند (۰/۶۲۳)، کره‌جنوبی (۰/۶۲۷)	چین (۰/۸۳۴)، فرانسه (۰/۸۱۹)، انگلستان (۰/۸۱۲)، روسیه (۰/۷۶۰)، آلمان (۰/۷۵۹)، ژاپن (۰/۷۵۲)	برزیل (۰/۶۲۶)، استرالیا (۰/۶۱۶)، سوئد (۰/۵۹۲)، نروژ (۰/۵۷۱)، بلژیک (۰/۵۶۹)، ترکیه (۰/۵۶۵)	مالزی (۰/۴۷۹)، ونزوئلا (۰/۴۷۳)، اوکراین (۰/۴۷۱)، آفریقای جنوبی (۰/۴۷۰)، آرژانتین (۰/۴۶۸)	سلوواکی (۰/۴۶۸)، تایلند (۰/۴۶۷)، فراستان (۰/۴۶۶)، ایران (۰/۴۵۵)، اسلواکی (۰/۴۴۶)
اتریش (۰/۵۵۸)، لهستان (۰/۵۵۶)، دانمارک (۰/۵۵۴)، مکزیک (۰/۵۴۵)، فنلاند (۰/۵۴۳)	سویس (۰/۵۳۲)، عربستان سعودی (۰/۵۲۳)، اندونزی (۰/۵۱۱)، ایرلند (۰/۵۱۰)، رومانی (۰/۵۰۸)	یونان (۰/۵۰۸)، چک (۰/۴۹۸)، پرتغال (۰/۴۹۸)، مجارستان (۰/۴۸۷)، اسرائیل (۰/۴۸۲)	امارات (۰/۴۴۵)، کلمبیا (۰/۴۴۴)، پاکستان (۰/۴۴۴)، مصر (۰/۴۴۳)، نیجریه (۰/۴۴۳)	الجزایر (۰/۴۴۲)، مراکش (۰/۴۲۹)، ازبکستان (۰/۴۲۶)، شیلی (۰/۴۲۵)، بلاروس (۰/۴۲۴)، بلغارستان (۰/۴۲۴)، کراوسی (۰/۴۲۴)، کویت (۰/۴۲۰)، لوکزامبورگ (۰/۴۱۴)، پرو (۰/۴۰۶)
اسلوانی (۰/۴۰۳)، عراق (۰/۴۰۳)، لیتوانی (۰/۴۰۳)				
سایر کشورها				

Source: <http://nationranking.wordpress.com>.

این برآوردها با برآورد صورت گرفته از قدرت فناورانه اقتصادهای مهم همخوانی دارد. نمودار (۱) نمره قدرت فناورانه اقتصادهای مهم را از ۱۰ که متعلق به آمریکاست نشان می‌دهد. تنها انگلیس توان رقابت فناورانه کامل با آمریکا را دارد. کانادا، آلمان، استرالیا، ژاپن، فرانسه، کره‌جنوبی و ایتالیا در ردیفهای بعدی قرار دارند. نمره قدرت فناورانه چین ۴ است که در مقایسه با آمریکا فاصله زیادی را نشان می‌دهد.



Source: Carnegie Endowment for International Peace (2010), The World Order in 2050, April
www.carnegieendowment.org/events.

نمودار ۱. ظرفیت همپایی فناورانه برخی از اقتصادهای منتخب به اقتصاد آمریکا

(ب) موقعیت اقتصادها در سال‌های آینده

بر مبنای داده‌های جداول (۳) که تولید ناخالص داخلی اقتصادهای مهم را برای دهه‌های (۲۰۵۰-۲۰۳۰) بدست می‌دهد می‌توان گفت که چین، آمریکا، هند، ژاپن، برزیل، مکزیک، روسیه، انگلستان، آلمان و فرانسه بزرگترین اقتصادهای دنیا بر حسب معیار تولید ناخالص داخلی خواهند بود. چنانچه اتحادیه اروپا به عنوان یک مجموعه در نظر گرفته شود در اینصورت پس از چین دومین اقتصاد بزرگ دنیا خواهد بود. طبیعی است با توجه به جمعیت بالای کشورهای چین و هند رتبه‌بندی این اقتصادها بر مبنای معیار تولید ناخالص داخلی سرانه ترتیب دیگری می‌یابد و آمریکا و کشورهای اروپایی در ردمهای بالاتر قرار می‌گیرند. با وجود این، در صورت استمرار عملکرد رشد اقتصادی طی سال‌های گذشته که توانایی این اقتصادها در همپایی فناورانه آن را تقویت می‌کند انتظار می‌رود که شکاف درآمد سرانه میان کشورهای مذکور کاهش یابد. در اینصورت، با افزایش درآمد سرانه در کشورهای

چین و هند که تقریباً دارای $\frac{1}{3}$ جمعیت جهان هستند این انتظار می‌رود که به تدریج این کشورها به عنوان موتور رشد اقتصاد جهانی یا حداقل به یکی از مراکز مهم اقتصاد جهانی در کنار آمریکا و اتحادیه اروپا تبدیل شوند. این تصویر، با درنظر گرفتن تحولات جمعیتی جهان تکمیل تر می‌شود. پیش‌بینی‌های جمعیتی سازمان ملل (۲۰۰۹) نشان می‌دهد طی چهار دهه آینده جمعیت کشورهای توسعه یافته کنونی تقریباً ثابت و جمعیت مناطقی چون خاورمیانه، شرق و جنوب آسیا و آفریقا افزایش قابل توجهی خواهد داشت. این افزایش جمعیت برای شرق، هند و خاورمیانه در کنار افزایش میزان همپایی فناورانه با کشورهای توسعه یافته کنونی به معنای ایجاد فرصت بر حسب بازارهای داخلی و منطقه‌ای و برای کشورهای صحرای آفریقا (با بیشترین میزان رشد جمعیت) به معنای ایجاد چالش است. آنچه داده‌های

۲۰۲ فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی شماره ۱۶

این جداول در مجموع نشان می‌دهند تأییدی بر افزایش کشورهای نیمه‌بیرامونی (قدرت‌های سوم) و همینطور کشورهای مرکزی (قدرت‌های اول و دوم) است. به این اعتبار می‌توان گفت که ساختار اقتصاد -جهانی بر حسب شاخص قدرت ملی تا حدی در سطوح میانی و بالا همگرای خواهد شد، اما در سطوح بین درجه حاشیه‌زدگی و بیرامونی شدن بخش‌های عمدی از آفریقا برخی از کشورهای جنوب غربی آسیا و آمریکای لاتین بیشتر شده است و در صورت عدم اصلاح نظام حکمرانی جهانی در جهت کاهش چنین شکافی حاشیه‌زدگی بیشتر نیز خواهد شد.

جدول ۳. پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی برخی از اقتصادهای منتخب طی سال‌های ۲۰۳۰ و ۲۰۵۰

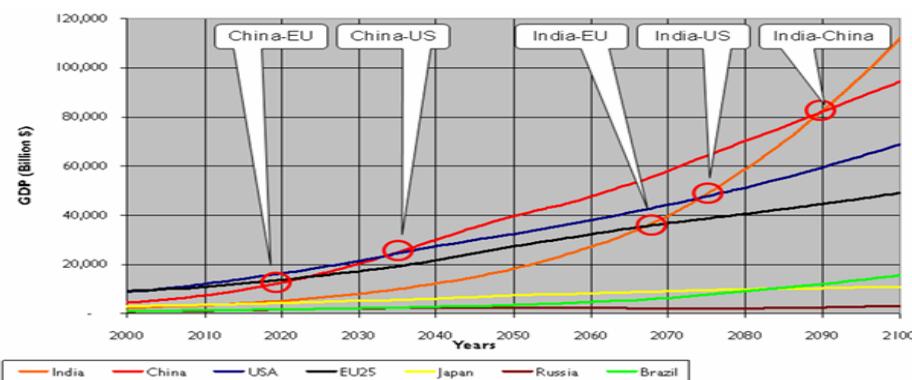
(میلیارد دلار)						
	پیش‌بینی تویلید ناخالص داخلی در سال ۲۰۵۰	پیش‌بینی تویلید ناخالص داخلی در سال ۲۰۳۰	تولید ناخالص داخلی در سال	پیش‌بینی رشد در سالانه برای دروه	میانگین رشد در دروه	کشور
۱۲۶۷	۵۲۷	۲۲۳	۴/۱	۲	۲/۵	آرژانتین
۲۲۵۷	۱۵۰۱	۸۸۷	۲/۹	۵/۱	۳/۶	استرالیا
۶۰۲۰	۲۴۴۰	۱۰۱۱	۴/۱	۲/۲	۲/۸	برزیل
۳۱۵۴	۲۰۸۳	۱۱۷۱	۲/۶	-۱	۳/۳	کانادا
۴۶۲۶۵	۲۱۴۷۹	۳۳۳۵	۵/۶	۸/۸	۹/۶	چین
۴۵۲۸	۳۳۲۲۳	۲۲۰۳	۲/۱	-۱	۲/۴	فرانسه
۴۵۳۵	۳۵۹۳	۲۸۳۳	۱/۴	-۲/۱	۱/۶	آلمان
۱۵۳۸۴	۵۳۲۸	۱۰۶۵	۵/۹	۶/۳	۷	هند
۲۹۷۵	۲۱۹۷	۳۵۴	۴/۸	۵	۲/۷	اندونزی
۲۵۸۰	۲۰۷۳	۱۷۳۲	۱/۳	-۳/۱	۱/۵	ایتالیا
۶۲۱۶	۵۷۸۶	۴۴۶۷	۱/۱	-۳/۱	۱/۱	ژاپن
۲۸۱۲	۲۱۲۲	۹۴۵	۲/۵	۰/۶	۴/۱	کره جنوبی
۵۷۰۹	۲۳۹۷	۸۶۶	۴/۳	-۳/۱	۳/۳	مکزیک
۴۲۹۷	۲۴۸۷	۸۶۹	۳/۳	۱/۲	۵/۷	روسیه
۲۴۱۹	۸۹۶	۳۴۸	۴/۸	۱/۷	۳/۲	عربستان سعودی
۱۹۱۹	۷۹۱	۲۷۱	۴/۳	-۰/۴	۳/۷	آفریقای جنوبی
۳۵۳۶	۱۴۳۷	۵۰۹	۴/۴	-۱/۹	۴	ترکیه
۴۹۹۷	۳۵۹۷	۲۳۲۰	۲/۱	-۲/۹	۲/۹	انگلستان
۳۸۶۴۶	۲۲۲۵۸	۱۲۹۴۹	۲/۷	-۱/۲	۳	آمریکا

Source: Carnegie Endowment for International Pease (2010), The World Order in 2050.

پیش‌بینی میزان تولید ناخالص داخلی کشورها به روش برابری در قدرت خرید و به قیمت ثابت سال ۱۹۹۵ (نمودار^۳) نشان می‌دهد که چین در انتهای دهه ۲۰۲۰ از اتحادیه اروپا و در اواسط دهه ۲۰۳۰ از آمریکا و هند نیز در

چشم انداز نظام اقتصاد بین الملل: رویکرد آینده پژوهی ۲۰۳

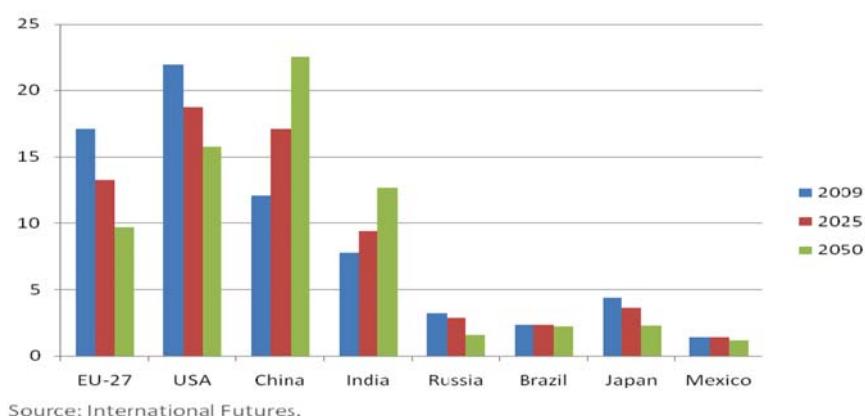
انهای دهه ۲۰۷۰ از اتحادیه اروپا و پیرامون سال ۲۰۹۰ از آمریکا پیشی خواهد گرفت. همچنین، برزیل از نیمه این قرن از روسیه و پیرامون سال ۲۰۸۰ از ژاپن پیش خواهد افتاد. تحقق این پیش‌بینی به معنای خیزش مجدد اقتصادهای غیر اروپایی-آمریکایی به ویژه در شرق است.



مأخذ: آرومار روی، ۲۰۰۷

نمودار ۲. پیش‌بینی نقاط تلاقی تولید ناخالص داخلی قدرت‌های بزرگ در قرن ۲۱ (به برابری در قدرت خرد و قیمت‌های ثابت ۱۹۹۵)

چنانچه نمودار (۲) نشان می‌دهد، پیش‌بینی‌های انجام شده از قدرت ملی (برحسب ترکیبی از شاخص‌های جمعیت، تولید ناخالص داخلی، فناوری و مخارج نظامی معمولی و هسته‌ای) در سه مقطع ۲۰۰۹، ۲۰۲۵ و ۲۰۴۰ و ۲۰۶۰ و ۲۰۸۰ و ۲۱۰۰ دال بر جایگزینی تدریجی چین به عنوان قدرت اول جهان از دهه چهارم به بعد است. برمنای این پیش‌بینی آمریکا، هند و اتحادیه اروپا قدرت‌های هم‌گروه بعدی، روسیه، برزیل، ژاپن و مکزیک نیز قدرت‌های هم‌گروه درجه پائین‌تر را شکل خواهند داد.



مأخذ: توماس رینارد، ۲۰۰۹

نمودار ۲. پیش‌بینی جایگاه اقتصادها برحسب شاخص قدرت ملی طی سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۵۰

۳. چشم‌انداز نظام امنیتی-سیاسی و نظام اقتصاد بین‌الملل

اگر پیش‌بینی‌های مذکور از چشم‌انداز بازیگران جدید کاملاً محقق شود در اینصورت می‌توان در چارچوب نظریه نظام-جهانی از ضرورت آغاز چرخه‌ای دیگر از جابجایی قدرت و شکل‌گیری نظام نوین امنیتی-سیاسی و نظام اقتصاد بین‌الملل جدید سخن گفت. در ادامه، به چشم‌انداز احتمالی این دو موضوع می‌پردازیم.

الف) نظام امنیتی-سیاسی

چالش‌های مربوط به نظام نوین جهانی از جمله ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و بحران‌های اقتصادی، مشروعيت نظام اقتصاد-جهانی به رهبری آمریکا را زیرسؤال برد است. از این رو، چشم‌انداز تغییر و تحولات در این نظام بیش از پیش در چشم‌انداز قرار دارد. بری‌بوزان (۱۳۸۸) نظریه‌پرداز مطرح مطالعات استراتژیک امنیتی سه سناریو را در این خصوص مطرح می‌کند:

"این نظام همچنان به صورت یک ابر قدرت و چند قدرت بزرگ باقی خواهد ماند که تعداد قدرت‌های بزرگ ممکن است سه، چهار یا پنج مورد باشد؛ به نظامی مشتمل از دو ابر قدرت و چند قدرت بزرگ تبدیل می‌شود که تعداد قدرت‌های بزرگ ممکن است سه یا چهار مورد باشد؛ به نظامی تبدیل می‌شود که در آن هیچ ابر قدرتی وجود ندارد و در عوض دارای چند قدرت بزرگ است که تعداد آنها چهار، پنج، یا شش مورد خواهد بود."

محتمل‌ترین حالت طی چند سال آینده نزدیک، گزینه اول است که در آن آمریکا همچنان به عنوان قدرت اول باقی خواهد ماند و همراه با قدرت‌های جهانی دیگر از جمله چین و ژاپن در شرق آسیا، روسیه در شرق اروپا و آسیای میانه و اتحادیه اروپا در اروپای مرکزی مرکز نظام اقتصاد-جهانی را شکل خواهد داد. به این اعتبار، این نظام از حالت کنونی تک قطبی به تک قطبی-چندجانبه گذار خواهد کرد و از نیمه دهه دوم این قرن حالت منطقه‌گرایانه و چندجانبه گرایانه نزدیک به سناریوی سوم را خواهد گرفت. در این حالت، با توجه به شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای همچون هند، ایران، ترکیه، بزریل، آرژانتین و آفریقای جنوبی نظام کلی جهانی برایند تلاقي منافع قدرت‌های مرکزی و قدرت‌های کوچکتر و قطبی منطقه‌ای خواهد بود. بوزان قطبی گری منطقه‌ای را به صورت زیر بیان می‌کند:

"قدرت‌های منطقه‌ای قطبیت هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاص را تعیین می‌کند مثلاً هندوستان و پاکستان در جنوب آسیا، آفریقای جنوبی در جنوب آفریقا، ایران، عراق و عربستان سعودی در خلیج فارس، مصر، اسرائیل و سوریه در خاور نزدیک و سایر موارد مشابه و بدین ترتیب جنوب آفریقا یک قطبی است، جنوب آسیا دوقطبی است و خاورمیانه، آمریکای جنوبی و آسیای شرقی چندقطبی است."

ب) نظام حکمرانی اقتصادی- سیاسی جهانی

تغییر نظم امنیتی- سیاسی همچون تجربه‌های تاریخی گذشته به ناچار موجب تحولاتی در نظام حکمرانی سیاسی و اقتصادی جهانی خواهد شد. نظام حکمرانی جهانی به مجموعه قواعد و حقوق بین الملل و نهادهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی دلالت دارد که نظم امنیتی و اقتصادی جهان از طریق آنها اعمال می‌شود. نهادهای اصلی این نظام چون سازمان ملل متعدد در عرصه سیاسی و بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی در عرصه اقتصادی از جمله نهادهای تنظیم گر نظام اقتصاد بین الملل هستند که به علل ظهور بازیگران جدید و مقاومت اجتماعی موجود انتظار تغییراتی اساسی در ساختار سازمانی آنها می‌رود.

- سازمان ملل

در مورد سازمان ملل مهم‌ترین نقد وارده در ارتباط با اعضای دائمی شورای امنیت است که به طرف پیروز در جنگ جهانی دوم (آمریکا، شوروی سابق (روسیه کنونی)، فرانسه، انگلستان و چین) محدود می‌شود. این سازمان با هدف تأمین صلح جهانی در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد تا ضمن تأمین نظم سیاسی و امنیتی از لحاظ اقتصادی نیز در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر حق دسترسی به حداقل نیازهای اساسی برای مردم جهان را فراهم کند. در این راستا، ارگان‌های اقتصادی- اجتماعی این سازمان از جمله سازمان خواربار و کشاورزی (فائو)، شورای اقتصادی اجتماعی سازمان ملل، سازمان بین المللی کار، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل (يونیسف)، برنامه توسعه صنعتی سازمان ملل (يونیدو) و کافراتس توسعه و تجارت سازمان ملل (انکتاد) در دهه‌های گذشته تلاش‌های فراوانی برای پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای پیرامونی با رویکردی کم و بیش استقلال طلبانه و عدالت‌گرایانه داشته‌اند. هر چند طی دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد این تلاش‌ها با حاکمیت رویکرد اجماع و اشناختی تا حدی به محاک رفتند، اما با معرفی برنامه اهداف توسعه‌ای هزاره سوم که تحت تأثیر رویکرد توسعه انسانی در اوخر دهه ۱۹۹۰ تهیه و به عنوان منشور توسعه‌ای به کشورهای جهان ابلاغ شد مجدد در صحنه اقتصادی و اجتماعی جهانی قویتر از قبل حاضر شده است. این برنامه را می‌توان تلاش دوباره‌ای دانست که با نگاه توسعه‌ای و عدالت محور از سوی این نهاد در مقابل برنامه‌های ریاضت‌کشانه اقتصادی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تنظیم شده است. به این اعتبار، می‌توان گفت که سازمان ملل با اعتقاد به مفهوم شهروندی جهانی و حقوق جهانی بشر ضمن همدلی با روند کلی جهانی شدن اقتصاد معتقد به افزایش نابرابری اقتصادی میان گروه کشورهای فقیر و غنی بوده و از این رو ابتکارهایی را برای منصفانه و عادلانه‌تر کردن این روند بکار برد است. بنابراین، رویکرد حاکم بر این نهاد بین المللی را از دیدگاه توسعه‌ای می‌توان حد فاصل میان دو رویکرد رادیکال به اقتصاد جهانی و نظم بین المللی و رویکرد محافظه کارانه اجماع و اشناختی دانست (خور، ۱۳۸۳).

با وجود این، عملکرد سازمان ملل با آچه در منشور آن ذکر شده تفاوت بسیاری دارد که یکی از دلایل اصلی آن به قدرت نابرابری باز می‌گردد که در تصمیم‌گیری‌های اساسی آن موجود است. این قدرت نابرابر ریشه در حق و تویی پنج عضو شورای امنیت دارد که با توجه به تغییر شرایط و شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای نیاز به اصلاح اساسی دارد. این موضوعی است که افرادی مانند دبیران کل پیشین سازمان ملل پتروس غالی (جاکووسن، ۱۳۸۰) و کوفی عنان (۱۳۸۵) و همینطور نهادهایی همچون کمیسیون جهانی بررسی ابعاد جهانی شدن وابسته به سازمان بین‌المللی کار (۱۳۸۴) و قدرت‌های نوظهوری چون هند و برزیل بر آن تأکید دارند. نتیجه این فشارها را می‌تواند در اظهارات باراک اوباما در ۸ نوامبر ۲۰۱۰ به هنگام مسافت به هند دید که در آن از اضافه شدن هند به عنوان عضو دائمی به شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد (واشنگتن بست، ۲۰۱۰). ورود هند در آینده به جمع اعضای شورای امنیت به معنای ورود اعضا بی‌دیگر و کثرت‌گراتر شدن این نهاد خواهد بود.

- صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

نهادهای برتون وودز عمده‌تاً گرایش قوی به برداشت افراطی از رویکرد بازار‌گرا دارند، به همین دلیل بعد از دوره انباشت سرمایه مداخله‌گر کیزی تمایل شدیدی به جاندوزی ایده نویلیرالی "بازار را به حال خود رها کن" داشته‌اند که اینک با وقوع بحران در معرض نقدهای شدید قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، از آنجا که ساختار نهادی صندوق و بانک جهانی به نحوی است که تصمیم‌گیری‌ها بربمنای میزان مشارکت مالی اعضاء و قاعده "یک دلار، یک رأی" گرفته می‌شود ضرورت اصلاح ساختاری آنها با توجه به ظهور قدرت‌های منطقه‌ای بیشتر شده است.

جوزف استیگلیتز (۱۳۸۶ و ۱۳۸۲) در نقد تندی که بر صندوق و عملکرد آن دارد معتقد است ساختار نهادی صندوق به نحوی است که در آن به جای آنکه صدای کارگران و محروم‌مان کشورهای در حال توسعه و فقیر شنیده شود صدای صاحبان سرمایه از طریق وزرایی و بازرگانی به گوش می‌رسد. مدیر سابق صندوق بین‌المللی پول - مایکل کمدرسوس - به رغم احتیاطی که با توجه به موقعیتش می‌کند تا از صندوق چندان پرده‌دری نشود بر واقعیت ساختار قدرت نابرابر در آن اذعان می‌کند (توماس، ۱۳۸۲). واقعیت این است که آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک پس از جنگ جهانی دوم قدرت و مرجع اصلی تصمیم‌گیری در این نهاد است. این کشور به همراه کشورهای انگلستان، آلمان، فرانسه، ژاپن و عربستان با جمعیتی بالغ بر ۶۲۳ میلیون نفر ۴۳/۶۷ درصد از حق رأی صندوق را دارند. این در حالی است که سایر کشورها با جمعیتی بالغ بر ۵/۴ میلیارد نفر دارای حق رأی به میزان ۵۶/۳۳ درصد دارند. نکته حائز اهمیت این است که تصویب هرگونه تصمیم اقتصادی در صندوق مشروط بر کسب ۸۵ درصد آراء است. به این صورت، آمریکا با در اختیار داشتن ۱۷/۶۸ درصد رأی می‌تواند به تنها بی‌هرگونه تصمیم اقتصادی را حتی اگر مورد تأیید تمام اعضای دیگر باشد و تو کند (توماس، ۱۳۸۲).

نتیجه سلطه آمریکا بر این نهاد این است که تصمیم‌گیری‌های آن برخلاف ادعای مربوط به بیطری ارزشی بار ارزشی و سیاسی پیدا می‌کند (استیگلیتز، ۱۳۸۲). در واقع، منابع مالی صندوق ایازاری است در اختیار قدرت‌های مرکزی برای تبیه اقتصادهایی که سازی ناهمساز با منافع آنها می‌نوازند و یا تشویق اقتصادهایی که عملکرد اقتصادی سیاسی‌شان مورد تأیید آمریکاست، در این خصوص استیگلیتز تنها نیست. مارتین فلدشتاین از اقتصاددانان برجسته حوزه مالیه عمومی معتقد است که نیاز حاد کشورها برای دریافت کمک مالی کوتاه‌مدت این حق اخلاقی را به صندوق بین‌المللی پول نمی‌دهد که قضاوت‌های فنی خود را جایگزین پامدهای فرایند سیاسی کند (تب، ۱۳۸۱). حتی هنری کیسینجر استراتژیست مطرح امنیت ملی و وزیر پیشین خارجه آمریکا معتقد است که صندوق پیش از آنکه از دریچه منافع کشورهای پیرامونی به مسائل اقتصادی نگاه کند از دریچه منافع کشورهای غربی نگاه می‌کند (تب، ۱۳۸۷).

۴. سازمان تجارت جهانی

یکی از نهادهای برتون وودز، موافقنامه عمومی تعریفه و تجارت (گات) است که در سال ۱۹۴۵ به منظور تنظیم روابط تجاری بلوک نظام سرمایه‌داری و زمینه‌سازی برای گسترش تجارت آزاد شکل گرفت. این نهاد از سال ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی تغییر شکل داده و با عضویت کشورهای بیشتری نقش فعالتری در پیگیری سیاست آزادسازی تجاری بر عهده داشته است.

با توجه به اینکه در سازمان تجارت جهانی هرکشور دارای یک رأی است به نظر می‌رسد که این سازمان از ساختار نهادی دموکراتیک‌تری برخوردار است، اما در اینجا نیز تحریه گذشته درباره مذاکرات انجام شده پیرامون رفع موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در کشورهای توسعه‌یافته نشان می‌دهد که تصمیمات اتخاذ شده مبتنی بر قاعده منصفانه و عادلانه‌ای نیست (استیگلیتز، ۱۳۸۷). به همین دلیل، این نهاد نیز مانند دو نهاد دیگر در معرض نقدهای جدی قرار دارد که ضرورت اعمال اصلاحات در آنها را بیشتر از قبل کرده است.

هر چند با عضویت چین در این سازمان و تقویت جبهه کشورهای جنوب در برابر کشورهای شمال این ساختار تا حد کمی تغییر یافته است. با وجود این، هنوز مجادلات بر سر مسائلی همچون حقوق مالکیت معنوی و موانع غیرتعرفه‌ای پیش‌روی صادرات کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه‌یافته باقی است. در دور طولانی اروگوئه تصمیمات اتخاذ شده عمدتاً در راستای تأمین منافع کشورهای توسعه‌یافته بود. در اصل، افزایش وسعت بازار برای صادرات کشورهای توسعه‌یافته بیشتر مدنظر بود تا افزایش صادرات کشورهای در حال توسعه نتیجه اینکه پس از اجرای تعهدات دور اروگوئه میانگین تعریفه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی برای کالاهای وارداتی از کشورهای در حال توسعه چهار برابر بیشتر از کشورهای توسعه‌یافته بود که با مبدأ سازمان همکاری و توسعه اقتصادی وارد می‌شد (استیگلیتز، ۱۳۸۷). در شرایطی که صادرات کشورهای پیرامون عمدتاً کالاهای کشاورزی و اولیه است، تجارت منصفانه ایجاب می‌کند که حمایت‌های یارانه‌ای در مرکز کاهش یابند و بازار این کشورها

به روی چینی صادراتی باز شود. کشورهای توسعه‌یافته به رغم فشار بر دیگران برای رهاسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه‌ها، حمایت داخلی از طریق پرداخت یارانه‌های کشاورزی را همچنان ادامه داده‌اند، به نحوی که در سال ۲۰۰۲ رقم آن به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسید (استیکلیت، ۱۳۸۷). همینطور در شرایطی که بازار کار برخی از کشورهای جنوب با یکاری ساختاری ناشی از انفجار جمعیت مواجه است، تجارت عادلانه ایجاب می‌کند که کشورهای مرکز بازار کارشان را به روی نیروی کار این کشورها باز کنند، اما در عمل به گونه‌ای فیلترگذاری می‌کنند (موانع غیرتعارفه‌ای) که سرمایه انسانی کشورهای جنوب را جذب و مانع از ورود نیروی کار غیرماهر می‌شوند.

۵. چشم‌انداز

با این توضیحات در خصوص نهادهای حکمرانی جهانی آیا در آینده ساختار آنها تغییرات اساسی خواهد یافت؟ در پاسخ به این پرسش باید آنچه تاکنون مورد تحلیل قرار گرفته است را کنار هم بگذاریم تا بینیم نیروی لازم برای اعمال فشار جهت تغییرات وجود دارد یا خیر. از نظر اقتصادی دو بحران اخیر افزایش قیمت مواد غذایی و مالی آمریکا در کنار بحران‌های مالی پیشین شرق آسیا و آمریکای لاتین مشروعیت رویکرد اجماع واشنگتن^۱ را به شدت زیرسؤال برده است تا جایی که پاول کروگمن (۲۰۰۹) پس از بحران اعلام کرد که اقتصاد کلان طی سی سال گذشته در بهترین حالت غیرسودمند و در بدترین حالت زیانبار بوده است. منظور وی اقتصاد کلانی است که با اعتقاد به کارایی سازوکار خود کار بازار آزاد سعی کرد سیاست‌های کلان اقتصادی را بر مبنای بنیادهای خرد و دیدگاه افراطی بازارگرا تدوین و اقتصاد کلان کیتزگرا را از صحنه حذف کند، اما امروز کیتز در روایت‌های رادیکال‌تر پست کیتزی دویاره به صحنه بازگشته است و در واشنگتن حضور دارد می‌توان گفت قویتر از پیش. دولت آمریکا از ترس سقوط بخش واقعی اقتصاد آموزه کیتز مبنی بر تحریک طرف تقاضا هزینه‌های دولتی را به اجرا گذاشته است و به جای خصوصی‌سازی بنگاههای دولتی اقدام به خصوصی‌سازی معکوس زده و بنگاهها و مؤسسات ورشکسته مالی و غیرمالی را دولتی می‌کند. علاوه بر آمریکا، کشورهای اروپایی به همراه استرالیا و ژاپن در تنظیم بسته مالی برای کمک به خروج اقتصاد جهانی از رکود دست به کار شده‌اند. به این صورت، رویکرد افراطی بازارگرایی که برای سه دهه تعیین کننده اصلی سیاست‌های اقتصادی بود ناچار به عقب‌نشینی شده است.

۱. رویکرد اجماع واشنگتن رویکردی است که در اوخر دهه ۱۹۷۰ در پاسخ به معضل رکود تورمی و کندشدن فرایند انباشت سرمایه در اقتصادهای آمریکا و انگلستان ظاهر شد. وجه تسمیه این نام که الیور ویلیامسون آن را برای بار اول بکار برد از آن روست که سه نهاد مستقر در واشنگتن، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه‌داری آمریکا تدوین کننده بسته سیاست‌های تعديل اقتصادی و تثیت ساختاری بودند. بسته‌ای که بر مبنای دیدگاهی تولیبرالی به اقتصاد تنظیم شده بود و کوچک‌سازی حداکثری دولت و آزادسازی حداکثری تجارتی و مالی از طریق اجزای مختلف این بسته دنبال می‌شد. البته، همان‌طور که پاول کروگمن (۱۹۹۵) معتقد است این نام تنها به معنای جغرافیایی مذکور نیست، بلکه نشان‌دهنده منافعی است که واشنگتن در سیاست‌های اقتصادی این دوران دارد.

بنابراین، ستრی از دیدگاه‌های نوکیتی، اقتصاد توسعه، پست کیتی و اقتصاد سیاسی رادیکال در حال شکل‌گیری است که بر تجدید ساختار نهادهای برتون و وودز- به نحوی که اقتصادهای پیرامونی را به شکل منصفانه‌ای در نظام اقتصاد جهانی ادغام کند- تأکید دارد.

شکل‌گیری نظام سیاسی امنیتی جدید چندجانبه و منطقه‌ای نیز تجدید ساختار این نهادها و همینطور نهاد سازمان ملل متحده را در چشم‌انداز قرار داده است. چنین نظمی که ساختار دموکراتیک‌تری می‌تواند داشته باشد. از لحاظ اقتصادی زمینه را برای اعمال سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرا در سطح منطقه‌ای فراهم می‌سازد. منطقه‌گرایی می‌تواند همراه با سیاست استراتژیک تجاری مورد تأکید اقتصاددانان نوکیتی همچون کروگمن در سطح منطقه باشد که با تأمین حمایت‌های منطقی می‌تواند به توسعه اقتصادی همگратی در پرتو قدرت‌های منطقه‌ای منجر شود. چنین نظمی گرچه امروزه به دلیل تأمین شرایط عینی آن بیشتر مورد توجه قرار گرفته ساخته طولانی دارد که به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد، زمانی که کارل پولانی (۱۹۵۴) دغدغه منطقه‌گرایی به مثابه چارچوبی مناسب‌تر برای تأمین صلح و عدالت جهانی را داشت.

شکل‌گیری جبهه جنوب در برابر کشورهای توسعه‌یافته شمال در سازمان تجارت جهانی و سر باز زدن آنها از ادامه مذاکراتی که بیشتر در راستای تأمین منافع کشورهای شمال است نشان می‌دهد که کشورهای جنوب سعی می‌کنند با در دست گرفتن ابتکار عمل در تصمیم‌گیری‌های سازمان تجارت جهانی قواعد این نهاد را در عرصه تجارت جهانی منصفانه کنند، یعنی به جای تمکین از آنچه تاکنون درباره بیطرفی سیاست‌های اقتصادی پیشنهادی نهادهای برتون وودز گفته می‌شد به این باور رسیده‌اند که هر نوع تصمیم‌گیری اقتصادی که مبتنی بر رابطه نابرابر قدرت باشد نمی‌تواند دست کم آنچنان که انتظار می‌رود تأمین کننده منافع آنها باشد، بنابراین بر اصلاح نظام سیاست و قدرت مرتبط با آن تأکید نموده‌اند. این تغییر دیدگاه در میان کشورهای جنوب با تغیر و تحولات احتمالی در عرصه نظام سیاسی امنیتی جهان و همینطور ظهور جنبش‌های اجتماعی جهانی همراه شده است که می‌تواند به نتایجی از جمله تغییر ساختار شورای امنیت سازمان ملل متحده، تغییر قاعده رأی بر مبنای مشارکت مالی در صندوق و بانک جهانی و همینطور انتخاب رؤسای این نهادها از میان کشورهای جنوب و منصفانه شدن قواعد و تصمیم‌گیری‌های سازمان تجارت جهانی منجر شود.

ظهور قدرت‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که نظام امنیتی سیاسی جهان در مسیر تقویت منطقه‌گرایی جدید در سطح دولت- ملت‌ها و همینطور در مسیر تقویت سیاست جدید، جنبش‌های اجتماعی جدید و سیاست نظام سوم و افکار عمومی است که در پی جهانی شدن از نوعی دیگر هستند. بنابراین، انتظار می‌رود که با تقویت هرچه بیشتر اعتراضات به عملکرد اقتصاد جهانی از سوی جنبش‌های اجتماعی و همینطور با افزایش قدرت اقتصادی سیاسی مناطق مختلف جهان قدرت چانهزنی قدرت‌های منطقه‌ای در این نهادها افزایش یابد و فشار برای اعمال اصلاحات

ساختاری به نحوی که ذکر شد بیشتر شود.

۵-۱-۱. چشم‌انداز نظام مالی و پولی و ذخیره ارزی جهان

بحران بزرگ مالی آمریکا و تأثیر بسیار شدید آن بر اقتصاد جهانی ضرورت اصلاح نظام مالی و پولی جهانی را بیش از پیش تقویت کرده است. نظام مالی طی سه دهه گذشته در چارچوب رویکرد اجماع واشنگتنی و توصیه سیاستی آن مبنی بر آزادسازی مالی شکل گرفت و اقتصاد جهان را تحت تأثیر ضربه‌های منفی بسیار جدی در مقاطع و مناطق مختلف قرار داد. بحران‌های اخیر ضرورت طراحی نظامی دیگر را در کنار تجدید ساختار نهادهای حکمرانی جهانی پیش کشیده است که لازم و ملزم یکدیگرند. کنترل حرکت و جابجایی سرمایه‌های مالی (پورتفولیو) از جمله اصلاحاتی است که در چشم‌انداز قرار دارد. مالیات توجیه که به نام جیمز توبین اقتصاددان کیتزگرا و برنده جایزه نوبل اقتصاد نامگذاری شده از جمله راهکارهای عملیاتی است که توبین بر مبنای دیدگاه کیتز ارائه کرده است. کیتز (۱۹۳۶) معتقد است شکل‌گیری جابهای مالی به موقعیت جدی و خط‌ناکی منجر می‌شود که باید از طریق مالیات انتقالی دولت بر تمام معاملات ممکن کنترل شود. در این راستا، توبین در سال ۱۹۷۱ پس از کنار گذاشتن نظام نرخ ارز تثیت شده به منظور حفظ ثبات در بازارهای ارزی جهان وضع مالیات بر معالمات ارزی را پیشنهاد داد و سپس به دنبال بحران‌های مالی دهه ۱۹۹۰ بر آن تأکید بیشتری کرد (گفتگو با جیمز توبین، ۲۰۰۱ به نقل از سایت ویکی پیدیا).

اکنون با توجه به بحث‌های جدی که در خصوص ضرورت کنترل حرکت سرمایه مالی جهانی پیش آمده این نوع مالیات نیز بیشتر از قبل مورد توجه قرار گرفته است. این مالیات که بر معاملات بین‌المللی سایر دارایی‌ها نیز قابل اعمال است دارای چند اثر مهم است. اولاً با افزایش هزینه‌های معاملات مالی از رشد بیش از اندازه این بخش جلوگیری می‌کند و به اینصورت هم در سطح ملی تعادلی بین سرمایه مالی و سرمایه غیرمالی ایجاد می‌کند و هم در سطح جهانی مانع از جابجایی سریع سرمایه‌ها می‌شود. ثانياً منابع مالی حاصله از این نوع مالیات در صندوقی جمع‌آوری و صرف کمک به اولویت‌های توسعه‌ای کشورهای جنوب می‌شود. برآوردهای انجام شده نشان می‌دهد که با شکل‌گیری چنین صنایعی ماهانه ۴۵ میلیارد دلار جمع‌آوری می‌شود که می‌تواند صرف تأمین نیازهای اساسی کشورهای فقری شود (تب، ۱۳۸۳).

۵-۱-۵. چشم‌انداز نظام پولی و ذخیره ارزی

به هنگام مذکورات برتون و وودز در سال ۱۹۴۴ کیتز پیشنهاد تأسیس پول جدیدی به نام بانکور را داد تا به عنوان ذخیره ارزی جهانی و وسیله تسویه حساب‌های بین‌المللی بکار رود که از سوی آمریکا رد شد. پس از کیتز این

بحث را رابر تریفین در دهه ۱۹۶۰ دنبال کرد که تحت عنوان معمای تریفین در متون اقتصادی شناخته شده است. تریفین (۱۳۵۱) در دهه ۱۹۷۰ حق برداشت مخصوص صندوق بین‌المللی پول را به جای دلار به عنوان ذخیره جهانی پیشنهاد داد. دلیل طرح چنین پیشنهادی این است که با جدایی ذخیره ارزی جهانی و مستقل کردن آن از پول ملی کشور خاصی اقتصاد جهانی را از منظر مدیریت تقاضای مؤثر و تأمین نقدینگی جهانی برای مواجهه با شرایط رکودی و همینطور برقراری تعادل در تراز پرداخت‌های بین کشوری بهتر می‌توان اداره کرد. زمانی که پول کشوری به عنوان پول جهانی در مبادلات بین‌المللی کالاها و خدمات مورد استفاده قرار می‌گیرد و واحد ذخیره ارزی نیز محسوب می‌شود این امکان برای اقتصاد موردنظر پیش می‌آید که با استفاده از چنین مزیتی دست به استقرار از قاعده از اقتصادهای دیگر بزند و اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی قرار دهد. در عین حال، تبدیل چنین اقتصادی به عنوان ذخیره جهانی این امکان را از اقتصاد جهانی می‌گیرد تا مازاد حساب جاری برخی از کشورها را از طریق ارائه اعتبار به کشورهای دارای کسری پرداخت کند و به اینصورت تعادلی بین جریان خروجی و ورودی سرمایه بین کشورها برقرار و مدیریت تقاضای مؤثر جهانی را اعمال کند. همینطور، برخورداری از مزیت پول جهانی این امکان را به اقتصادی مانند اقتصاد آمریکا می‌دهد که از کشورهای دیگر وام با بهره پایین‌تر دریافت کند و در مقابل مؤسسات مالی و پولی و نهادهای جهانی به همین کشورها وام با بهره بالاتر پرداخت کنند. به اینصورت، جریان سرمایه معکوس عمل می‌کند.

پس از بحران مالی اخیر، فشارهای بسیاری بر تغییر ذخیره جهانی بوجود آمده است. اقتصاددانان نوکیتزی چون جوزف استیگلیتز (۱۳۸۶) و پست کیتزی چون پاول دیویلسون (۱۳۸۱) نیز از جمله مدافعان مهم چنین طرحی هستند با این تفاوت که به جای حق برداشت مخصوص بر بانکر یا پشت سبز جهانی (به تعبیر استیگلیتز) و واحد تهاتر بین‌المللی (به تعبیر دیویلسون) تأکید دارند. همانطور که استیگلیتز معتقد است این تنها یک امکان نظری نیست، بلکه در سطح منطقه‌ای کشورهای شرق آسیا پس از بحران ۱۹۹۷ سعی کردند مشابه آن را بکار ببرند، بنابراین قابل عملیاتی شدن می‌باشد. هر چند تأسیس چنین نظامی با مخالفت آمریکا مواجه می‌شود، اما امکان پذیر است. وقتی سایر کشورها در این رابطه دست به اقدم جمعی بزنند آمریکا نیز ناچار از پذیرش آن خواهد شد. از نظر استیگلیتز هدف ذخیره جهانی جدید علاوه بر پرهیز از مشکلات مذکور ناشی از نظام کنونی می‌باشد این توسعه عادلانه در مقیاس جهانی و اولویت دادن به دغدغه‌های زیست محیطی نیز باشد. برای انجام چنین تغییری آنچه لازم است تنظیم موافقنامه نظام اندوخته جهانی و ایجاد صندوقی به همین نام است. به ازای کمکی که کشورها می‌کنند پول جدید جهانی منتشر و در حساب اندوخته کشورها ذخیره می‌شود که در موقع لزوم قابل برداشت است. ارزشگذاری این پول جدید و تعیین رابطه آن با ارزهای مهم دیگر بحثی فنی است که با توجه به تجربه حق برداشت مخصوص و همینطور یورو قابل انجام است. میزان انتشار سالانه این پول می‌تواند به صورت درصدی از حجم تولید

نالحاص داخلی جهان تعین شود تا نقدینگی لازم برای انجام مبادلات و تسويه حساب‌های بین کشوری را فراهم کند. استیگلیتز دو دلیل برای چنین پیشنهادی به جای حق برداشت مخصوص دارد. نخست اینکه در صندوق کمک به کشورها تابعی از میزان کمک مالی آنهاست و نه اولویت‌های توسعه‌ای کشورها به اینصورت صندوق کارکردی معکوس از منظر توسعه عادلانه دارد. دوم اینکه حق برداشت مخصوص به طور اتفاقی منتشر می‌شود حال آنکه این پول جدید می‌تواند هر سال بر مبنای ذکر شده منتشر شود.

طبيعي است چنانچه اين دو نقص در صندوق بین‌المللي پول رفع شود، حق برداشت مخصوص می‌تواند به عنوان ذخیره جهاني با ويزگي‌های ذكر شده عمل کند. به همين دليل، مقامات و مسئولان اقتصادي کشورهای منتقد نظام ذخیره جهاني کنونی نيز چنین دغدغه‌اي را دارند. به عنوان مثال، پس از بحران مالي اخير لارنزو بیني اسمگي (۲۰۰۹) عضو هيأت مدیره بانك مرکزي اروپا و همينطور روزيا و چوان (۲۰۰۹) رئيس بانك مرکزي چين ضمن بازگشت به بحث معماي تريفين به عنوان ريشه مشكل بني ظمي مالي اقتصادي جهان بر ضرورت تغيير نظام جاري تأكيد دارند.

۶. جمع‌بندی و نتیجه گيري

جهان در مرحله چرخه تاریخي دیگری از منظر جابجايی در قدرت هژمونيك قرار دارد. اقتصاد آمریکا با توجه به شاخص‌های اجتماعی مانند مسن‌تر شدن جمعیت آن و شاخص‌های اقتصادی همچون کسری‌های بی‌سابقه بودجه و حساب جاري ناتوان از استمرار موقعیت رهبری خود است. بحران مالي بزرگ ۲۰۰۸ همچون بحران بزرگ ۱۹۲۹ که زنگ پایان امپراتوري بریتانيا بر اقتصاد جهان را به صدا درآورد پایان امپراتوري اقتصاد آمریکا را به صدا درآورده است. ظهور اقتصادهایی همچون چین، هند، بربزيل و روسیه به عنوان بازیگران مهم، اقتصاد جهاني را از موقعیت تک قطبی کنونی به سوی موقعیت تک قطبی - چندجانبه و از دهه سوم قرن جاري به آن سو احتمالاً به سوی موقعیت چندقطبی هدایت خواهد کرد. اینجا به جايی در قدرت اقتصادي نمی‌توان بدون تغييراتي در نظام حکمرانی اقتصاد جهاني و نظام امني سیاسي جهان و همينطور نظام مالي، بولی و ارزی جهان باشد.

به لحاظ نظم اقتصادي تمدن سرمایه‌داری با وجه مشخصه فرهنگی - اقتصادی آمریکائی آن که در تولیه‌الیسم اقتصادي خلاصه می‌شود تا حد زیادی با افول مواجه شده و طی سال‌های آینده گونه‌ای از بازار اجتماعی گرای مدنظر کیتر جای آن را خواهد گرفت. ساختار نهادی تنظیم گرایانه و مداخله گرایانه‌تری نه تنها در چارچوب مرزهای ملی (همچون برنامه تزریق مالي ۷۰۰ مiliard دلاري آمریکا و خريد بنگاهها و مؤسسات مالي و روشکسته توسيط دولت و برنامه تأمین اجتماعي اين کشور) بلکه در چارچوب نظام حکمرانی جهاني (چون اعمال تغييراتي در بانك جهاني و صندوق بین‌المللي پول و سازمان تجارت جهاني) در چشم‌انداز قرار دارد تا ضمن پاسخگويی به تابابري‌های فزاينده و مقاومت‌های اجتماعي مرتبط با آن محبيت مناسبی برای انباست سرمایه اجتماعي گرا تر فراهم شود.

به علاوه اين مطالبات خواست قدرت‌های جديد جهاني و منطقه‌ای مبني بر اعمال تغييراتي دموکراتيک در نظام

حکمرانی جهانی موجب تغییراتی از این دست در سال‌های آینده خواهد شد:

- تغییر ساختار سازمان ملل به ویژه شورای امنیت ملل بر مبنای شرایط جدید اقتصاد جهانی

- تغییر در ساختار سازمانی نهادهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و گذار از قاعده یک دلار یک رأی

به قاعده دموکراتیک مبتنی بر افزایش سهم کشورهای جنوب

- اصلاح قوانین و مقررات سازمان تجارت جهانی در راستای حمایت از منافع کشورهای جنوب

- توجه بیشتر به مالیات تقویت و در نتیجه اعمال مالیات بر معاملات مختلف در بازارهای مالی به منظور کنترل این

بازارها و خروج و ورود سرمایه‌های جهانی و همینطور برقراری رابطه‌ای مناسب میان فعالیت‌های بخش مالی و بخش

واقعی اقتصاد

- کنار گذاشتن دلار به عنوان واحد ذخیره اصلی اقتصاد جهانی و طراحی پول جهانی جدید مستقل از پول ملی

کشوری خاص به منظور تأمین بهتر نقدینگی کشورهای دارای کسری در حساب جاری از طریق منابع کشورهای

دارای مازاد در حساب جاری و حفظ تقاضای کل جهانی در سطحی متناسب با ظرفیت‌های تولیدی جهانی در میان

گرینه‌های مختلف مورد بحث به نظر می‌رسد که شناس حق برداشت مخصوص صندوق بین‌المللی پول بیشتر است.

منابع

اریگی، جوانی و دیگران (۱۳۹۰)، از سقوط مالی تا رکود اقتصادی، ترجمه پرویز صداقت، نشر پژوهالک.

استینگلتز، جوزف (۱۳۸۷)، تجارت مصنفانه برای همه، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشممه.

استینگلتز، جوزف (۱۳۸۳)، جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، نشر چشممه.

استینگلتز، جوزف (۱۳۸۶)، نگاهی نو به جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشممه.

برون، رابت (۱۳۸۵)، بحران در اقتصاد جهانی، بحران در اقتصاد جهانی: گزارش ویژه درباره اقتصاد جهان (۱۹۹۱-۱۹۵۰)، ترجمه حسن مرتضوی، نشر اختران.

برودل، فرناند (۱۳۸۸)، پویانی سرمایه‌داری، ترجمه مهران پاینده و دیگران، انتشارات کتاب آمه.

برودل، فرناند (۱۳۷۲)، سرمایه‌داری و حیات مادی: ۱۴۰۰-۱۱۰۰، ترجمه بهزادباشی، نشر نی.

بوزان، بی (۱۳۸۸)، آمریکا و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحمید حیدری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تب، ویلیام (۱۳۸۳)، قیل بی اخلاق: جهانی شدن و مبارزه برای عدالت اجتماعی، ترجمه حسن مرتضوی، نشر دیگر.

توماس، کارولین، حکمرانی جهانی، توسعه و امنیت انسانی، ترجمه مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خور، مارتین (۱۳۸۳)، جهانی شدن و جنوب، ترجمه احمد ساعی، نشر قومس.

دونیزه، ژان، رابت توفن و فرانسو پرو (۱۳۵۱)، بحران دلار، ترجمه امیر حسین جهانبگلو، انتشارات خوارزمی.

دیویدسون، بل (۱۳۸۳)، آگر بازارها کارا هستند چرا از دهه ۱۹۷۰ به اینسو بحران‌های مالی فراوان رخ داده است (در: مجموعه نویسنده‌گان، بحران‌های مالی بین‌المللی، ترجمه مهدی تقی، انتشارات دانشگاه آزاد- واحد علوم و تحقیقات. زرقانی، هادی (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر قدرت ملی: مبانی، کارکردها، محاسبه و سنجش، پژوهشکده مطالعات راهبردی. سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دستان.

فیلیپس، کوین (۱۳۸۷)، تئوکراسی آمریکایی: سیاست و مخاطرات مذهب بنیادگرانفت و استقرارضی در قرن بیست و یکم، ترجمه شهریار خواجه‌یان، نشر اختزان.

کمیسیون جهانی بررسی ابعاد جهانی شدن (۱۳۸۴)، جهانی شدن منصفانه: ایجاد فرصت برای همه، ترجمه عبدالاحمد علینقیان، انتشارات علمی و فرهنگی.

نهنگویی علی دینی با آندره گوندر فراتک (۱۳۸۱)، "از تحصیل در شیکاگو تا نظریه پردازی نظام جهانی"، ماهنامه آفتاب، شهریور. عنان، کوفی و امیر حسین بن طلال (۱۳۸۵)، فراخوان به نظم نوین انسانی، ترجمه ماهر آموزگار، نشر مرکز.

تگری، آتونیو و مایکل هارت (۱۳۸۴)، امپراتوری، ترجمه رضا نجف‌زاده، قصیده سرا.

والرشاین، امانوئل (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی، ترجمه حسین عسگریان، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصر ایران.

هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، تئولیرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده، نشر اختزان.

هانتیستون، ساموئل (۱۳۸۷)، برخورد تمدن‌ها و بازاری نظم جهانی، ترجمه محمد علی رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

هایلبرونر، رابرت (۱۳۷۶)، سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، ترجمه احمد شهسا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

هتنه، بوژن (۱۳۸۸)، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موثّقی، نشر قومس.

- Ayres, R.U.** (1989), *Technological Transformations and Long Waves*, International Institute for Applies Systems Analysis, Laxenburg, Austria.
- Bini Smaghi, Lorenzo** (2009), "The World after the Crisis: Designing the Future-A Monetary Order for the XXI. Century", Aspen Institute Italia, World Economy Conference, Villa Madama, Rome, 23, <http://www.bis.org/review/r090626e.pdf>.
- Bresee-Pereira, Luiz Varlos** (2010), "The Global Financial Crisis and a New Capitalism, Levy Economics Institute", Working Paper, May.
- Carnegie Endowment for International Pease** (2010), "The World Order in 2050", April, www.carnegieendowment.org/events.
- Frank, Andre Gunder** (1987), *World Accumulation:(1492–1789)*, New York: Monthly Review Press London: Macmillan Press.
- Gerschenkron, Alexander** (1962), *Economic Backwardness in Historical Perspective*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Krugman, P.** (2009), "How did Economists Get it so Wrong?", The New York Times, Sept. 6.
- Krugman, Paul** (1995), "Dutch Tulips and Emerging Markets", Foreign Affairs, No. 74.
- Polanyi, Karl** (1957), *The Great Transformation, The Political and Economic Origins of Our Time*, Boston: Beacon Press.
- Renard, Thomas**, "A BRIC in the World: Emerging Powers, Europe and the Coming Order", Royal Institute for International Relations.
- Sen, Amartya** (2009), "Capitalism Beyond the Crisis", *New York Review of Books*, Vol. 56, No. 5, March 26.

- United Nations** (2009), "World Population Prospects: The 2008 Revision", March.
- Wallerstein, Immanuel and Terence K. Hopkins et al** (1982), "World-Systems Analysis: Theory and Methodology", Beverly Hills.
- Wallerstein, Immanuel** (1979), *The Capitalist World-Economy*, Cambridge University Press.
- Wallerstein, Immanuel** (1974), "The Modern World-System", Vol. I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century", New York/London, Academic Press.
- Wallerstein, Immanuel** (1980), "The Modern World - System, Vol. II: Mercantilism and the Consolidation of the European World-Economy, (1600-1750)", New York: Academic Press.
- Zhou Xiaochuan** (2009), "Statement on Reforming the International Monetary System", 23 Mar, www.cfr.org.
<http://nationranking.wordpress.com>.
www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/.../AR2010110800495.html.

